

داستانی از ماجراهای تن تن و میلو

# تن تن در آمریکا



انتشارات یونیورسال



هرژه

داستانی از ماجراهای تن تن و میلو

# تن تن در آمریکا



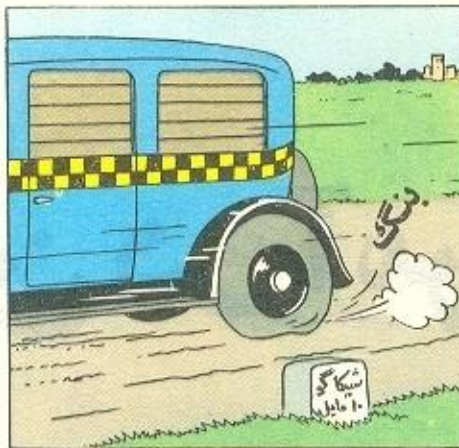
انتشارات پونیورسال



# تن تن در آمریکا









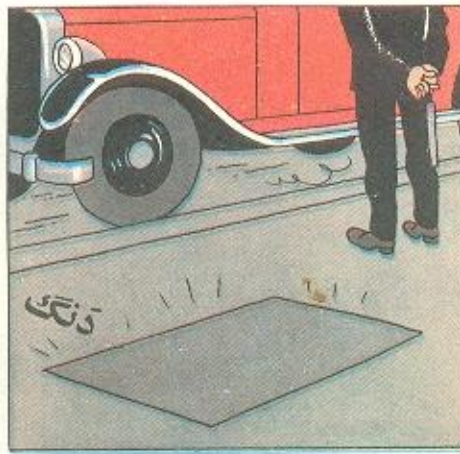
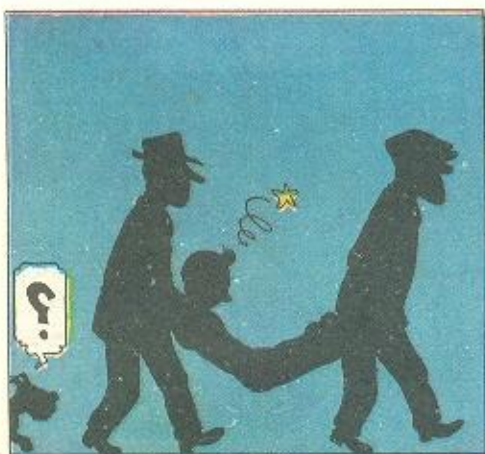
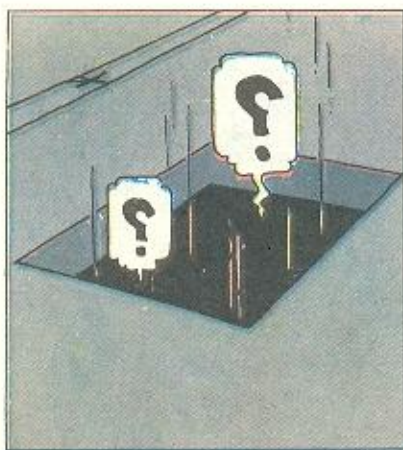


نوعی اسلحه که در استرالیا معمول است و بومرانگ نام دارد.

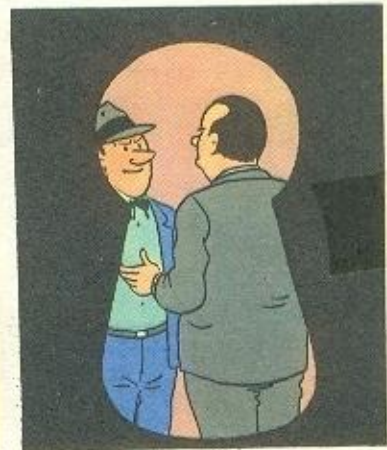












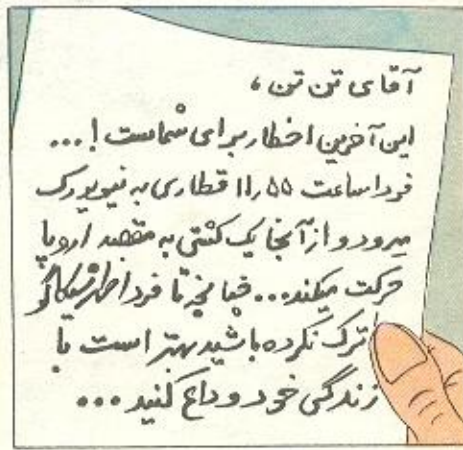




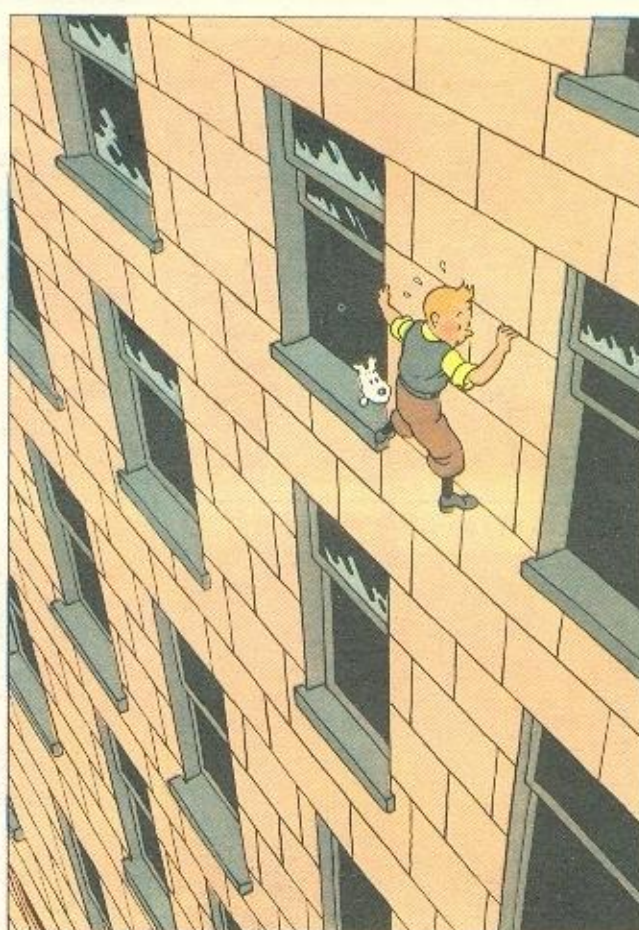
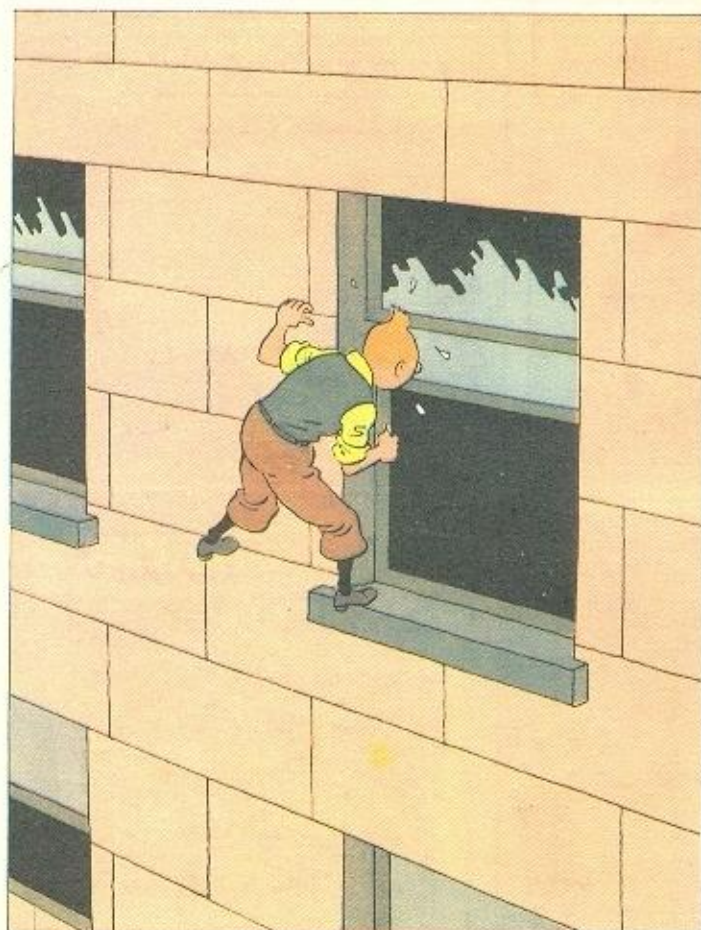




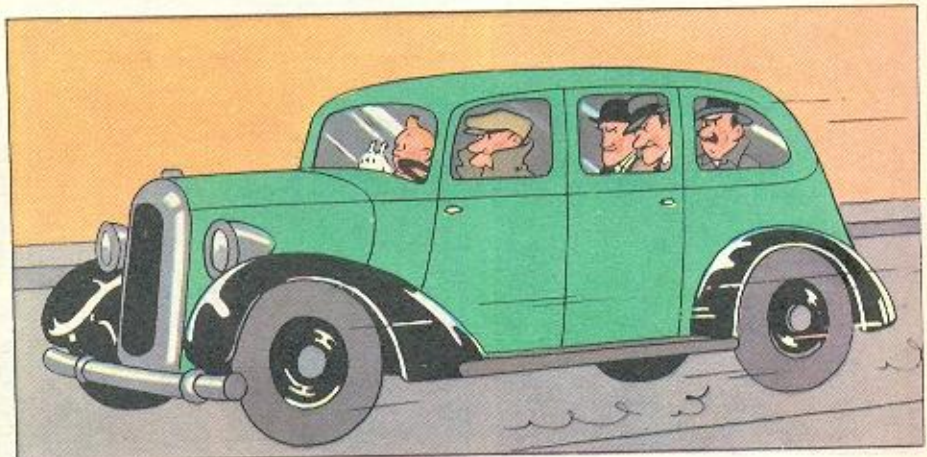
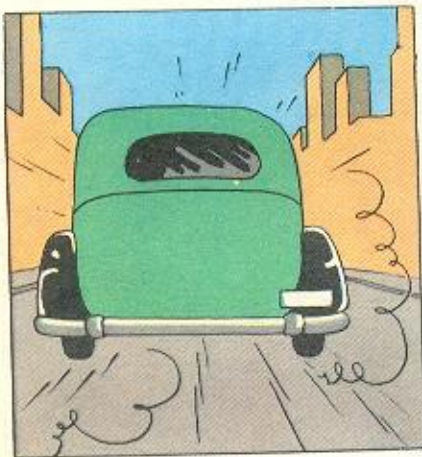
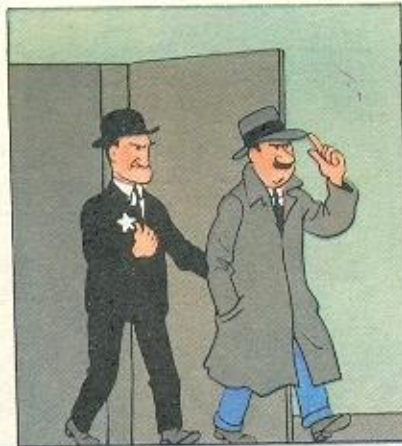














دستا بالا، ناکس!... این کاغذم مال خودت  
... بدون، که اومدم شیکاگو تا با کانگستر  
مبارزه کنم، نه اینکه خودمم یکی از اونا بشم!



من رئیس سازمان دشمنان آل کاپون هستم. ماهی  
۲۰۰۰ دلار شما حقوق می دم بمن کمک کنید  
تا علیه او مبارزه کنم. تازه اگه بتونید کاپون  
رو بکشید ۲۰۰۰۰ دلار جایزه بهتون تعلق  
می گیره. قبول دارید؟ قرار داد رو  
امضاش کنید...



حالتون چطوره آقای تن تن؟... خیلی از زیارت  
شما خوشوقتم. خواهش می کنم بنشینید!...  
سیگار برگ می کشید؟ نه...؟ خوب، بهتره  
به اصل مطلب بپردازیم.



این دکمه کوچولو که زیر پای منه، معرکه می کنه!



اولین کارم دستگیری توست...

راستی...؟ مطمئنی...؟



هیچ کاری نمیشه کرد!...  
بیفایده است... دارم خفه  
می شم... سینه ام داره  
می سوزه...



بله، گاز سمیه!  
میخوان متو مسموم کنن!  
دستمالم!...



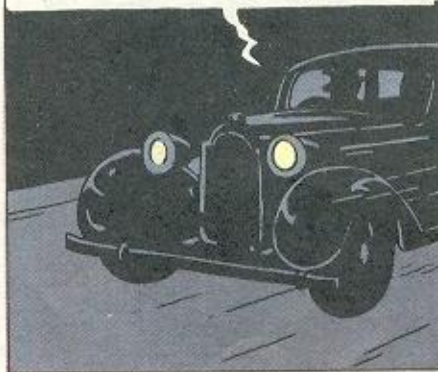
عجب کلکی سوار کردن!  
بدجوری گیر افتادم!... وای!  
وای! چه دودی...؟ چه بویی  
داره... یعنی این...



هیچکي نیست... خوبه.  
عجله کن بیل...



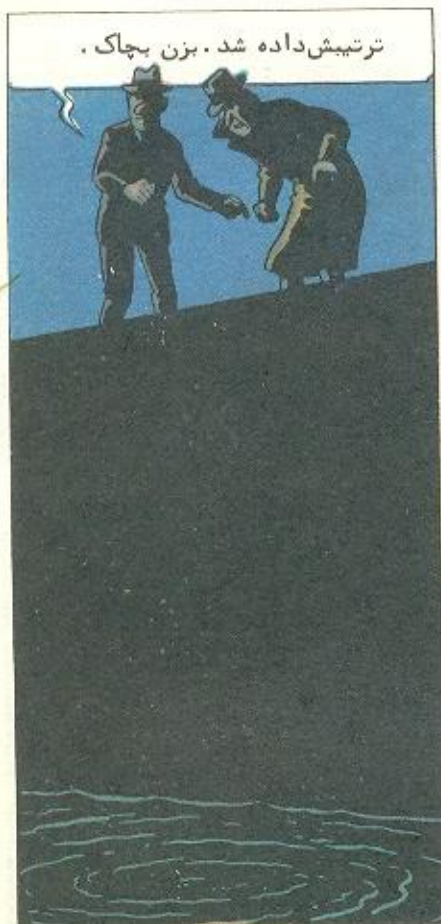
حالا بطرف دریاچه میشیگان!  
عجله کن!...



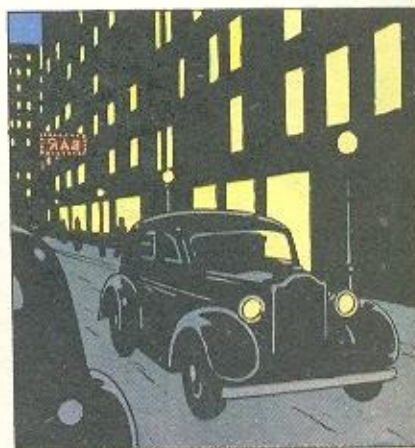
اینهاس، بیل!... گاز 0.X2Z. کارشو عالی  
انجام داده!







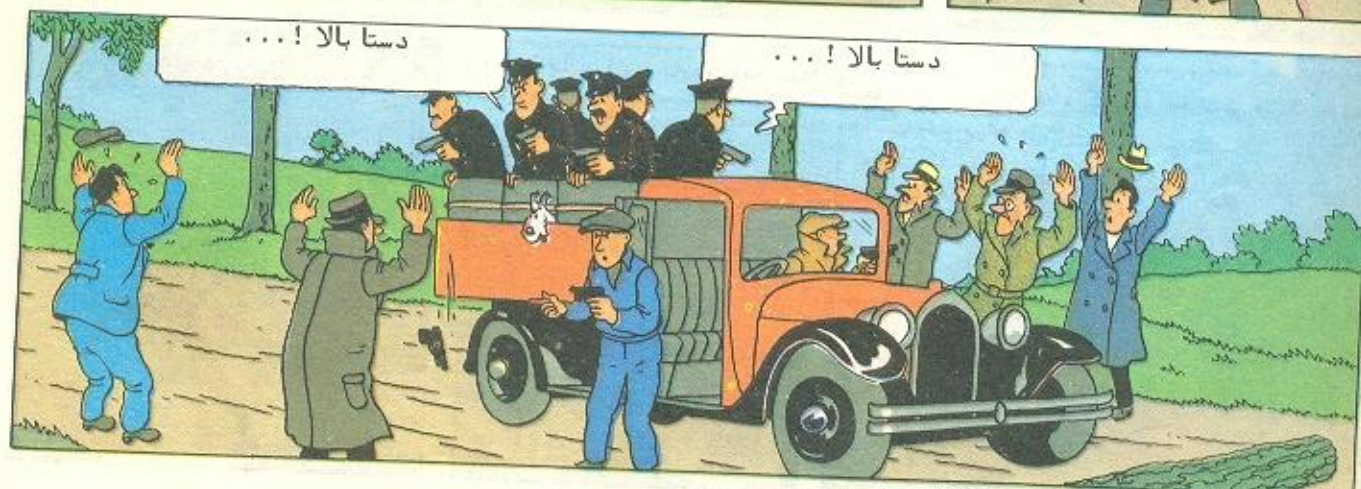
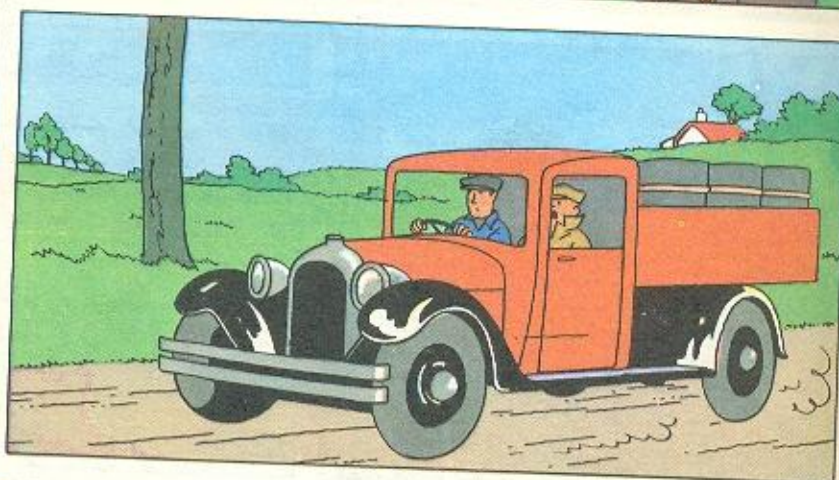
افتضاح کردین...! زود برگردین همونجایی که بودین! گاز اشتباهی بود... به جای O.X2Z گاز خواب آور بهش دادین...! تماش با آب حالشوجا میآره. برین اونو از بین ببرین!...







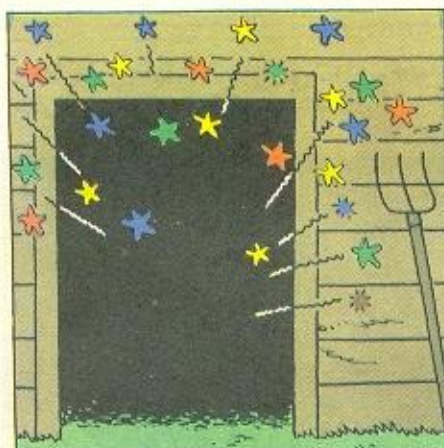




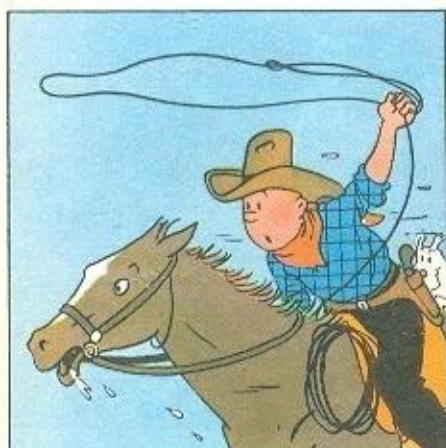
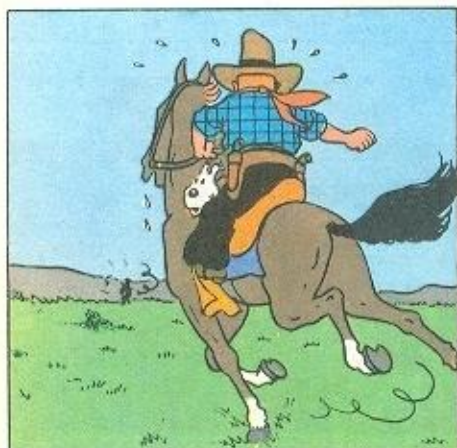




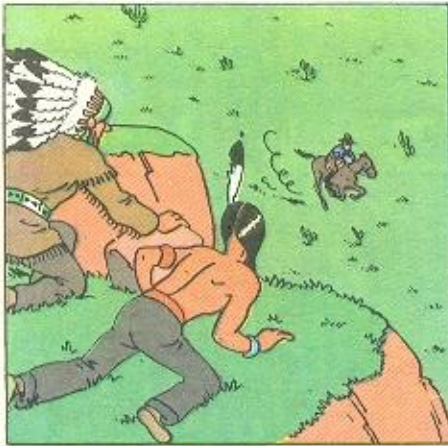














فردا صبح با طلوع آفتاب حرکت می‌کنیم.  
نباید بذاریم این جانی از جنگ ما  
فرار کنه!...



همینجا بمونیم ...



بله میلو، واسه باز کردن طفا با کلی وقت از  
دست دادیم، دیگه داره شب میشه،  
باید یه جایی اطرارق کنیم.  
فردا به تعقیب ادامه می‌دهم!...



خوب‌چی شد؟  
هیچی!... هنوز نتونستیم  
تبر جنگ رو پیدا  
کنیم!...



روز شد. بزن بریم میلو!...



عجب شانسی داشتم!... هرطور شده باید  
این تبر لعنتی رو پیدا کنم، اگه نه تن‌تن  
فردا می‌رسه اینجا و من دوباره باید فرار  
کنم ...



پس چکار  
باید کرد؟  
هیچی!... ساده‌است: بدون  
تبر جنگ نمیتونیم با رنگ  
پریده جوان جنگ کنیم.



لعنتی‌ها! خداخفتون  
کنه!... حالا که  
نمیخوان بجنگن،  
باید زد بجاک.



تبر!



به پیش!... بسوی اسبها!... مرگ  
بر رنگ پریده!...



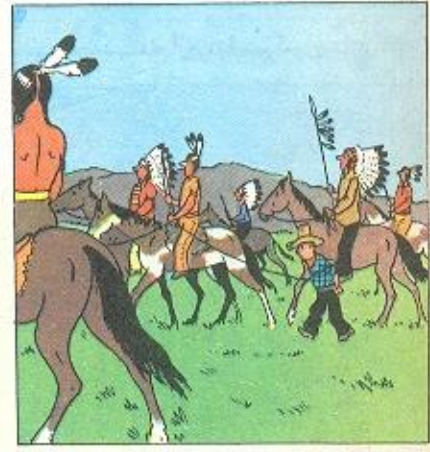
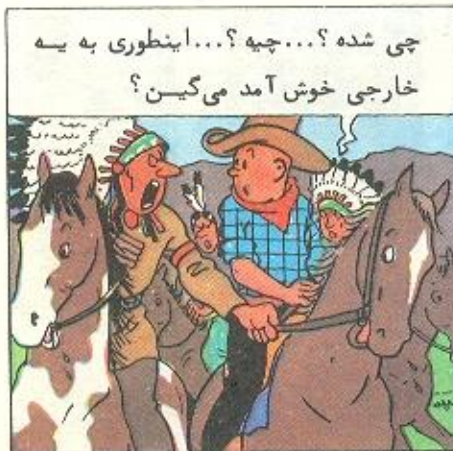
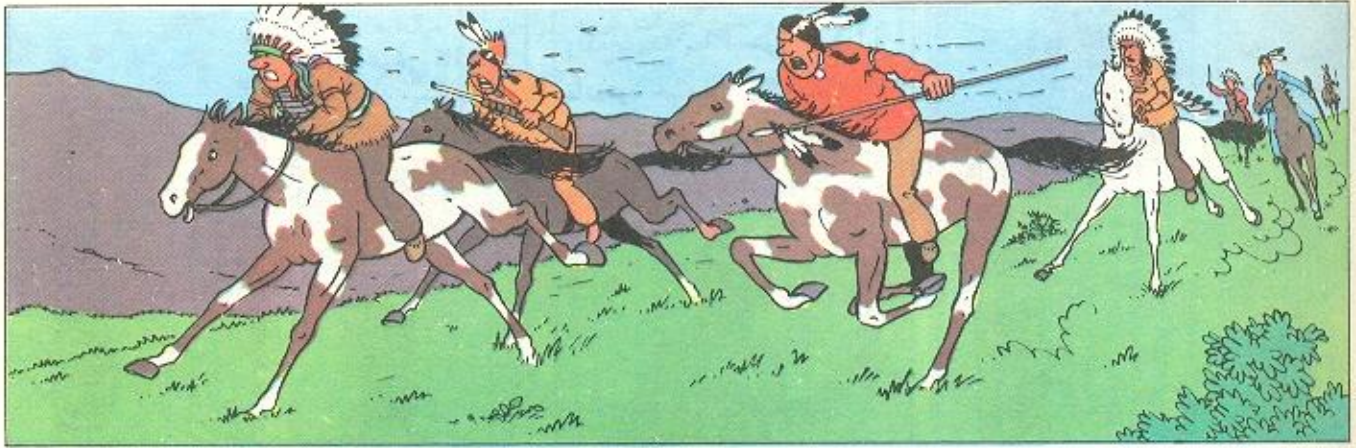
مانیتوی بزرگ! خدای بزرگ! جنگجویانت  
را پیروز گردان!



تبر پیدا شد!... مانیتو، خدای بزرگ،  
با جنگ موافقه!













مرگ به بی غیرتهایی که "گاوجشم" رامی زنند.  
برای اینکه از برادرش دفاع کرده. برادرش  
را "راسوی چشم نافذ" بی خودی زده بود!



برادر "گاو وحشی" جرئت کرده "راسوی  
چشم نافذ" را بزنند! مرگ بر "گاوجشم"،  
برادر "گاو وحشی"!



سروصداها خوابیده.  
حتما "شکنجه تموم  
شده. باید برم به  
نگاهی بندازم ...



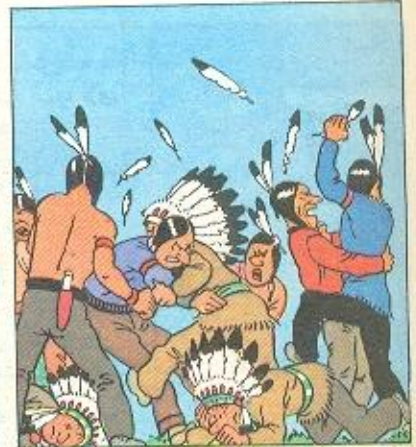
حالا باید دید چه کسی  
این سرخ پوستارو علیه  
من تحریک کرده ... نکنه  
کار همون دزدی باشه که  
دنبالش هستم؟



خوب، دستم باز شد،  
باید پام واز کنم! ...  
و بزنم بجاک ...



عالی شد... معرکه  
شد... حالا که همدیگر  
رو میزنن، وقتشه که  
دست و پا موواز کنم ...



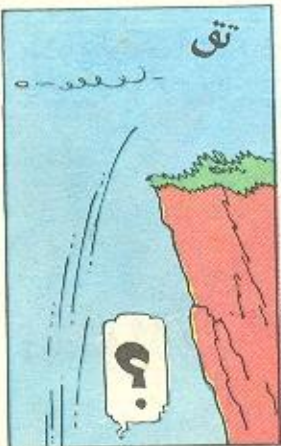
بدشاشی شروع شد! ...!  
دارن دنبالم میکنن!



چی؟ ... اونجا رو! ... داره در می ره! ... همه اهل قبیله  
رو هم درب و داغون کرده! ... عجب حقه بازیه! ... باور  
کردنی نیست! ...



تق



وای! ... باز داره تیر میندازه!



نه، کار سرخ پوستا نیست! کار همون  
آدمکشه ... خودم میدونستم! حالا  
میفهم سرخ پوستا چرا با من بد بودن ...



صدای گلوله! ...!  
نکنه بلائی سر  
تن تن آورده  
باشن!



بنگ

!





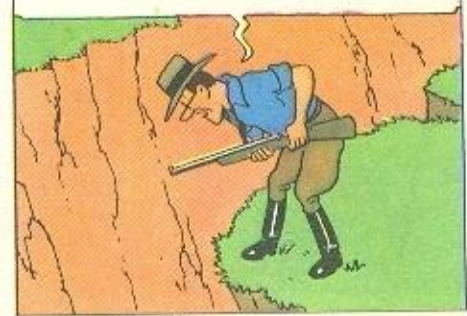
حسایش پاک شد. این پسر بچه دیگه نمیتونه چوب لای چرخ من بذاره.



تندتر! ... تندتر! ... باید تن تن رو نجات بدم.



وای چه سقوطی! ... این پرتگاه حداقل سیصد متر عمقشه ... بزحمت میشه پائین رو دید ...



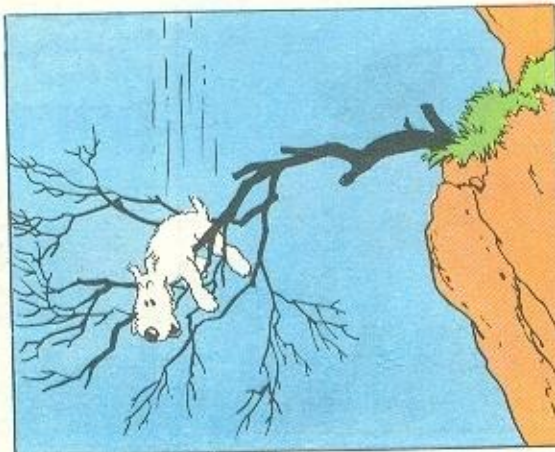
این که صدای سگ تن تنه... باید بفروستمش بره لای دست صاحبش.



هاف! ... هاف! هاف! ... هاف! ...



خوب، حالا برگردیم به شیکاگو.



البته نجات ما زیاد هم خوشحالی نداره، چون هیچ راهی برای نجاتمون نمی بینم ...



من هم از اون بالا افتادم. خوشبختانه تونستم همون درخت رو بگیرم. وزن من باعث شد درخت خم بشه ... بعد ولش کردم و افتادم اینجا. اگه درخت نبود، رفته بودم ته پرتگاه ...

بله، به این میگویند شانس ...



سلام میلو، مثل اینکه تو هم از همون راهی که من اومدم، اومدی! ...









چه تصادف یا مژه‌ای! ... نئاس انگار از دیدن  
من زیاد خوشحال نشد!



بدادم برسید! شب تن تن ظاهر  
شده! ...



چی؟ ... از زیرزمین اومده بیرون؟ ... پس  
راز غار مارو کشف کرده! ... ای رنگ  
پریده، مارو راهنمایی کن. ایندفعه دیگه  
حساب این رویاه مودی‌رو می‌رسیم!



رئیس! ... رئیس! ... به شیخ دیدم! ...  
شیخ همون رنگ پریده و پریده! ... اون مرده  
بود، من اطمینان دارم! ... اونو با تیبرزدم  
اقتاد تو پرتگاه ... حالا از زیرزمین اومده بیرون! ...



این دزد، با لطف خاصی که بمن داشت،  
واسم تهیه نهار هم دیده ... خیلی از  
لطفش ممنونم، چون از گرسنگی داشتم  
غش میکردم ...









بدشائسی رو دیدی؟ ... باروت به اندازه کافی نبود! ... حالا چکار کنم؟ دیگه فشنگ هم ندارم! ...



خوبه! ... خیلی خوبه! ... البته کندپیش میره، اما خوبه ... بالاخره کار خودمونو می‌کنیم، حالا خواهی دید، میلو ... به خورده دیگه ... عجب؟ زمین مرطوب شد! ...

آره! ... چه بوی بدی هم داره ...

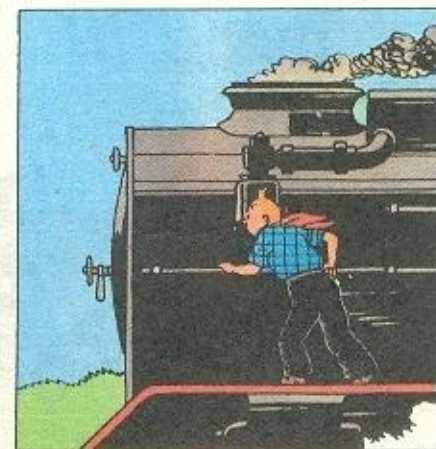
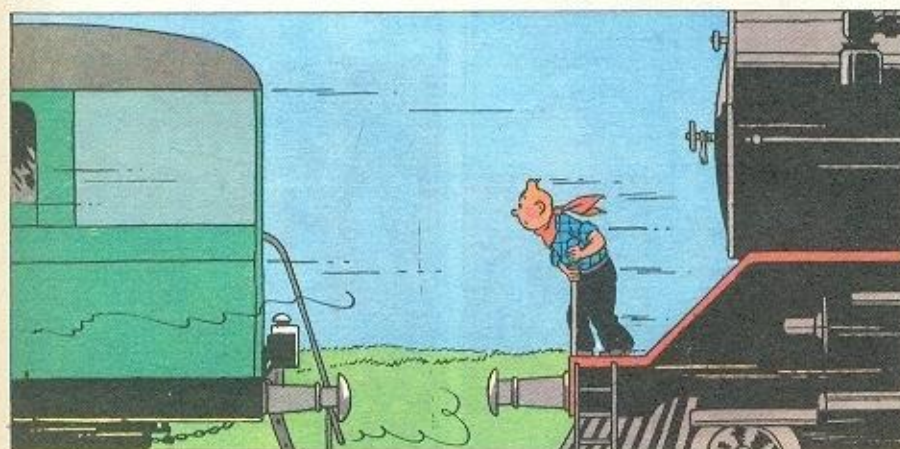
میلو جان، شجاع باش! ... باید حتماً از اینجا بیرون بریم. یا الگه دست بکارشیم! سعی کنیم یه سوراخ دیگه بکنیم! ...



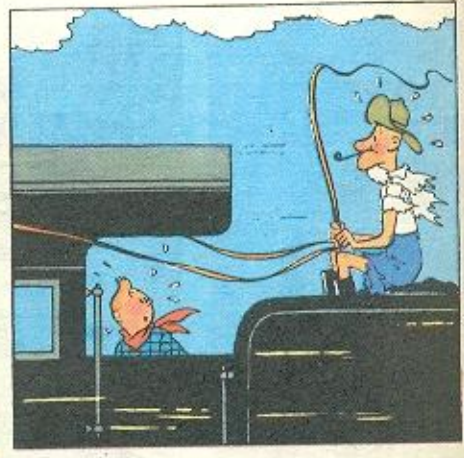
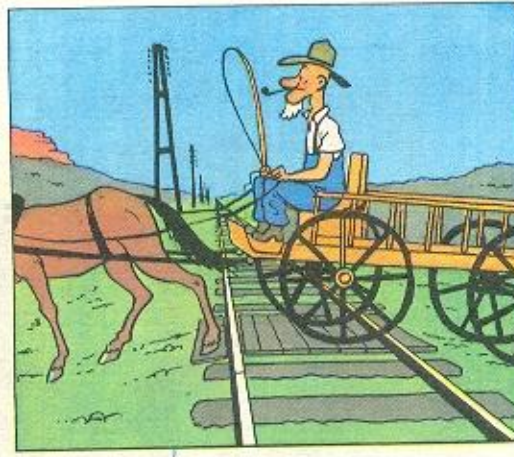
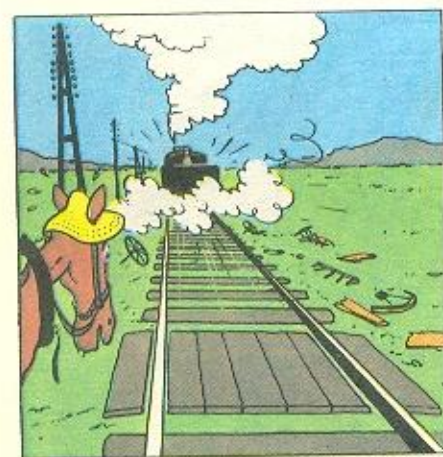
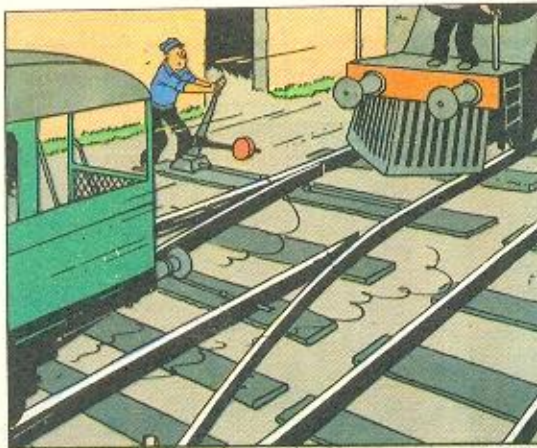




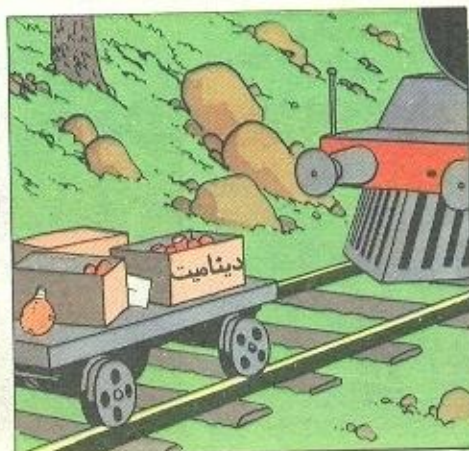
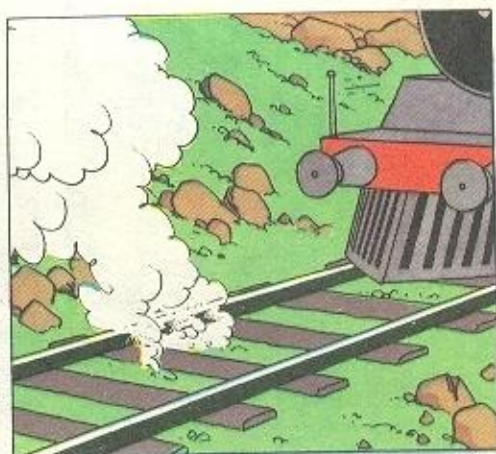
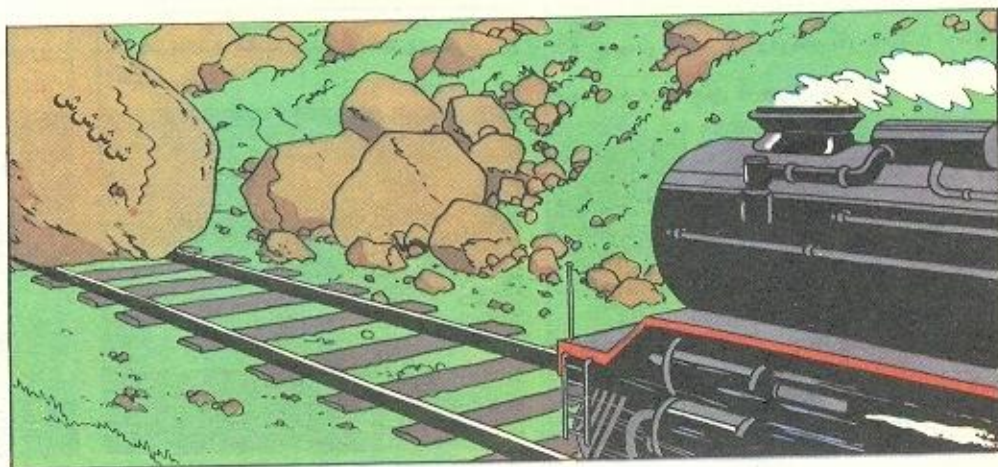
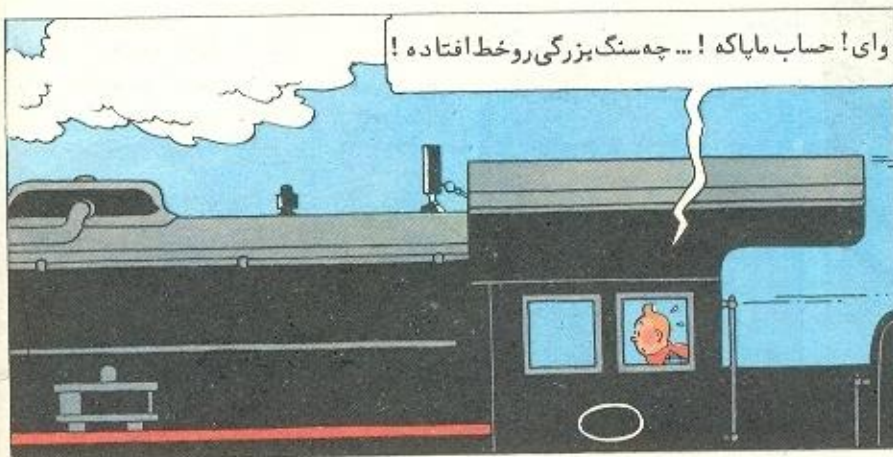








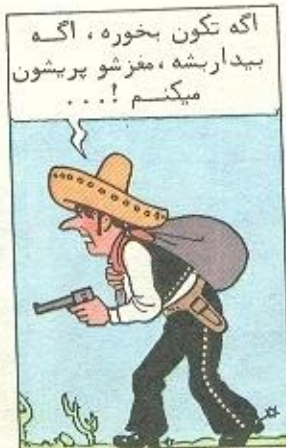
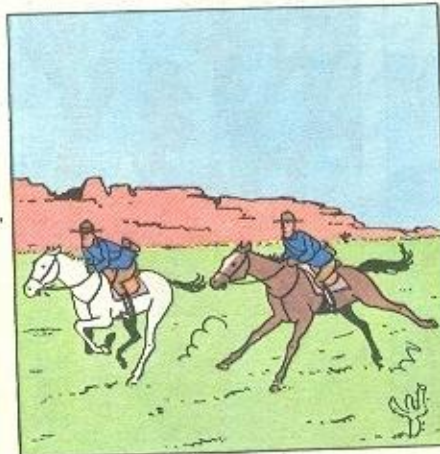
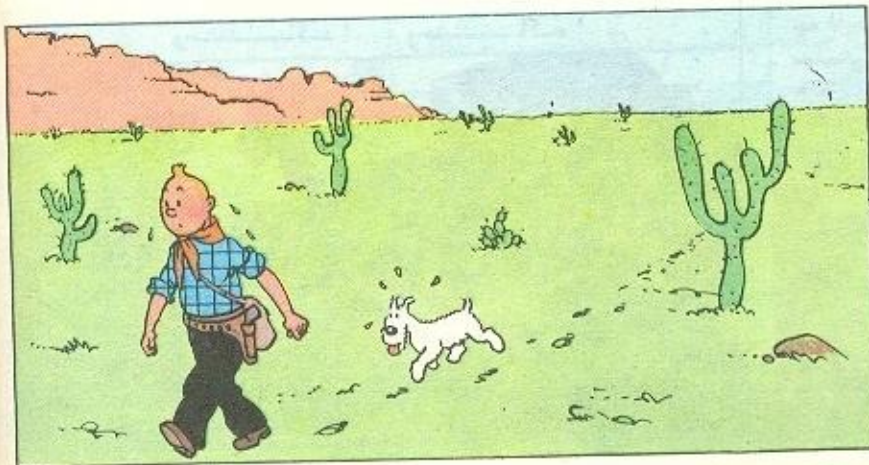




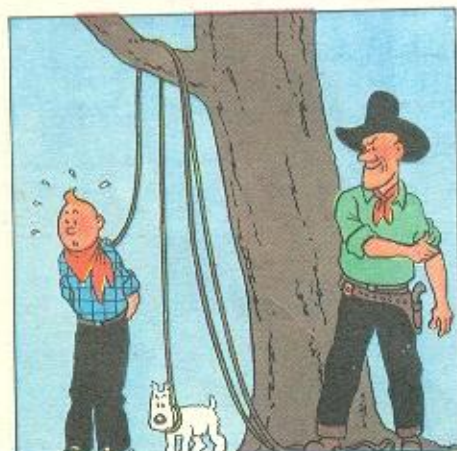
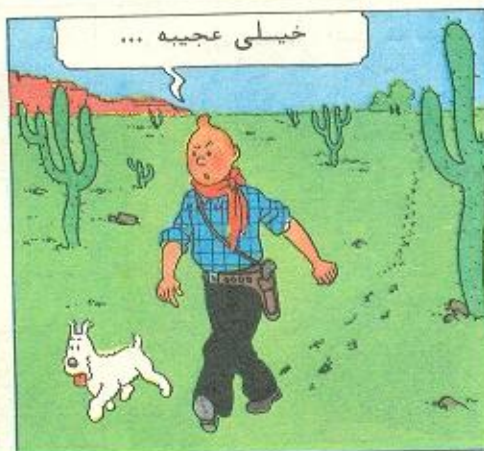






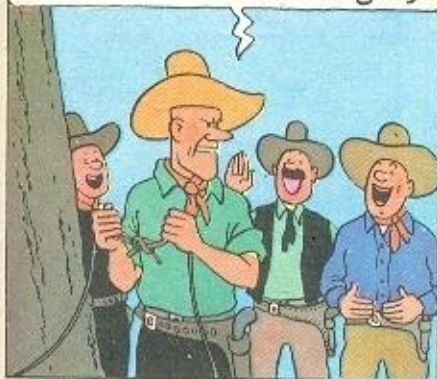








بخندین، بخندین! ... این اتفاق واسه هر کسی ممکنه بیفته، مگه نه؟ ...



در همین هنگام ...



و اکنون اخبار دیروز:  
طبق اظهار پروفسور  
و . ر . لو، سرپرست  
اداره آمار: ۲۴ بانک  
بسته شده، ۲۴ بانکدار  
دستگیر شدند، ۳۵  
بچه ربوده شدند...

۴۴ سیاهپوست بازداشت شدند.  
۱۵۰ گالون آب زوال که بمصرف  
ساختن شامپانی تقلبی رسیده بود.  
بدست پلیس افتاد. ۲۹۰ پلیس در  
بیمارستان بستری شدند...



هم اکنون خبر رسید که پدرو رامونا، راهزن معروف، هنگامیکه سعی داشت از مرز بگذرد دستگیر شده است. او اعتراف کرد که عامل دزدی بانک غرب بوده است.



باید حتماً نجاتش داد! ... در اینصورت نمیکند که کلانتر گذاشته ...



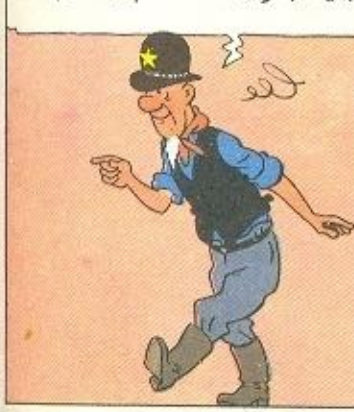
یه بیگناه اعدام بشه ... یه گیلان دیگه بزنم، این آخریه ... تازه اینجا، من تنها کسی هستم که خبر دارم اون بیچاره بیگناه...



باید عجله کنم! ... این ویسکی واقعا "تایه" برم! ... باید عجله کنم ...



باید جلوی ... اعدام روبگیرم ...



یه گیلان دیگه: این بمن نیرو میده ...

باید موقع برسم تا ... هیک ... یه بیگناه اعدام نشه ... هیک ... نه ... بیگناه اعدام نشه ... چه خنده داره ... اگه من چیزی نمی گفتم ... خوب، اون، هیک ... اعدام میشد! ... هی! هی! هی! ... هیک ... هیک ...



من میگم که ... هیک ... مجرم بیگناه! ... راه، هیک ... رادیو گفت ... که ... این ویسکی ... بیگناه ...



اطلاعیه  
هر کس در حال مستی در معابر مجرایه  
زندان  
ضبط اموال  
سخت گیری شدید  
کلانتر



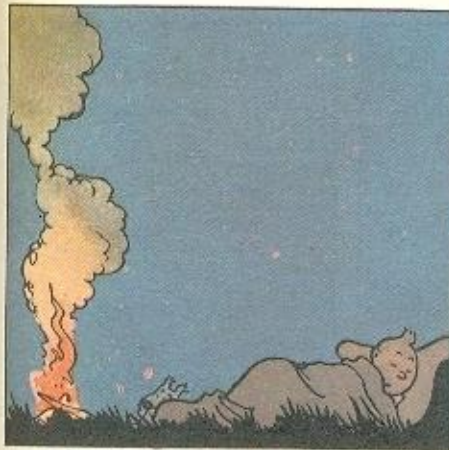
خوب، حاضری؟ ...















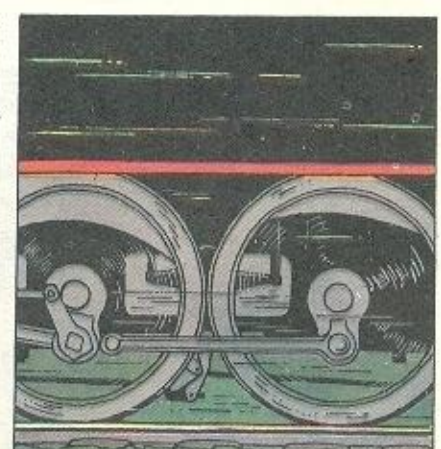
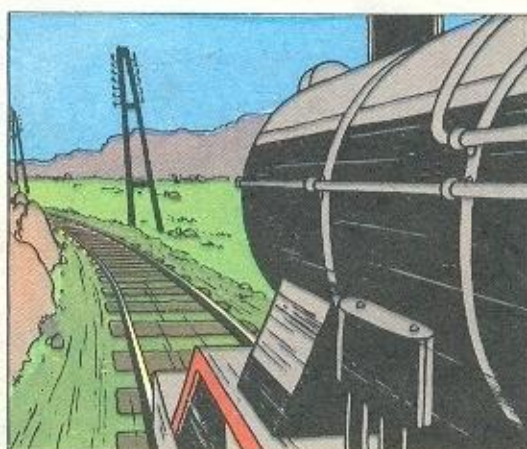




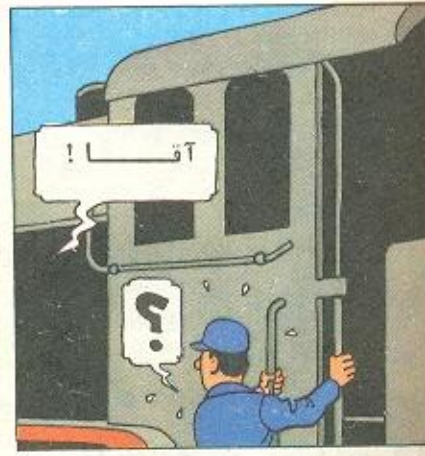
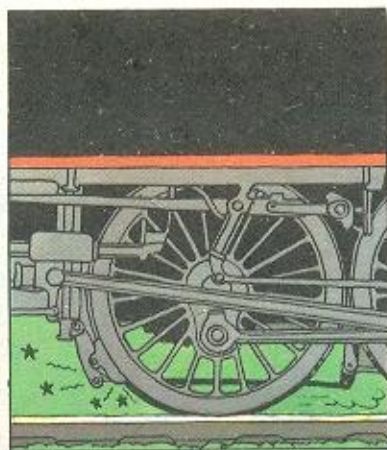
بله، صرفنظر می‌کنم، چون ترجیح میدم قطار به راهش ادامه بده، بهتر نیست؟ ... اما ترو هم به خط می‌بندم ...



خوب! اینطوری ترو از زحمت چستجو و تعقیب خودم خلاص کردم! ... بد نیست بدونی که من می‌خواستم این قطار رو از خط خارج کنم! چون ۲۵۰/۰۰۰ دلار پول می‌فهمی؟ ... اما ازش صرفنظر می‌کنم ...









اون بالا به کلبه است! ... تکه همین پاشه؟  
جای مطمئنه. مثل آشیانه عقاب ...



باید تا اون بالا  
بریم؟

ای وای جاده داره کوهستانی میشه ...

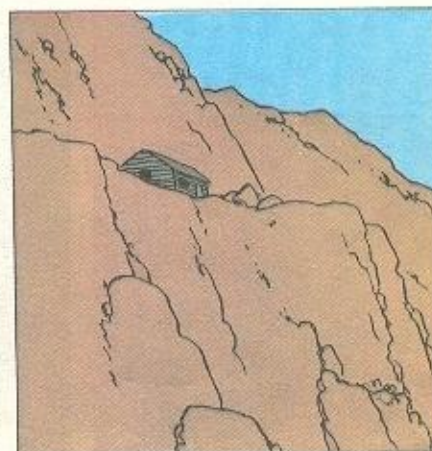


مثل اینکه هنوز کسی  
اینطرفا پا نداشته.

اگه بابی اسمایلز منو دوباره ببینه. حتما  
خیلی خوشحال میشه!



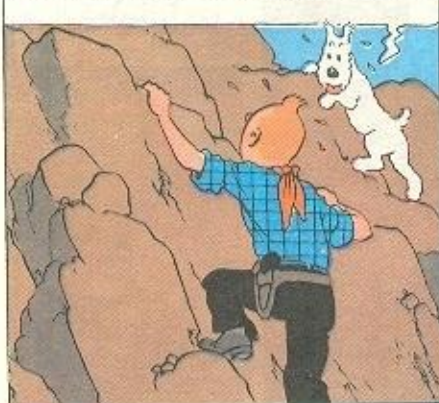
ها! ها! خودشه! ... رد منو  
پیدا کرده! ... خوب، چه  
بهر



خوب! ... تقریبا "رسیده" دوست  
عزیز، حالا تفریح خوبی میکنیم ...



میدونی، تن تن؟ این یه ورزش خوبیه ...



این سفر، تا حالا کوهنوردی نگرده  
بودیم، میلو!



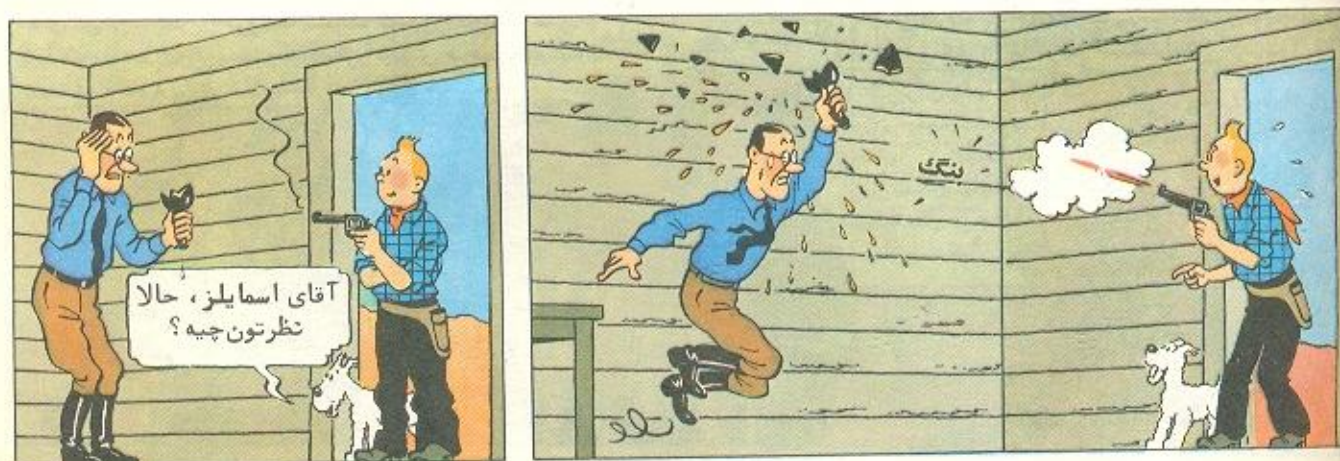
ناکس! صخره رو منفجر  
کرده! کلک ما کنده  
است، میلو!



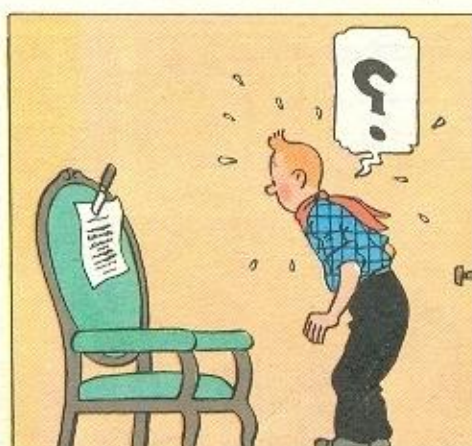
بله! جناب تن تن! ... دیگه هیچکی حتی  
اسم ترو هم نمی شنوه ...















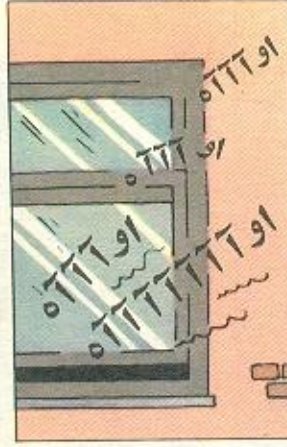
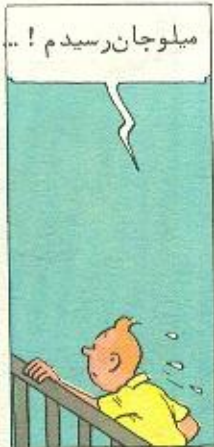
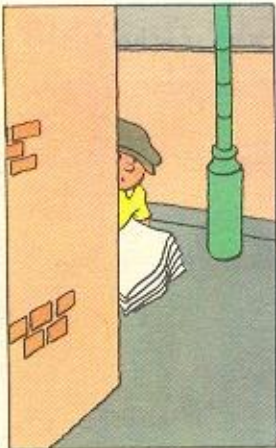
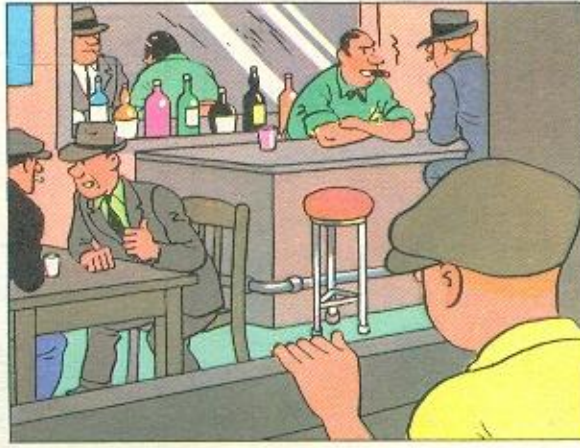
تق  
تق  
تق







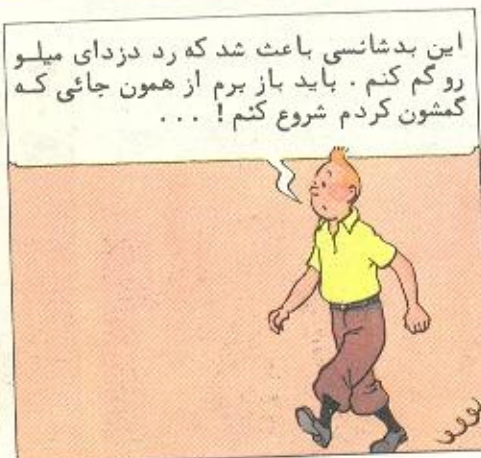




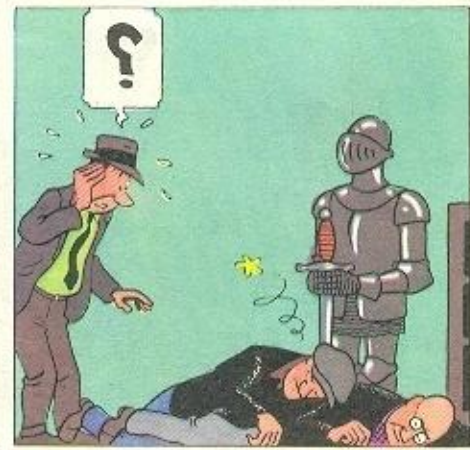
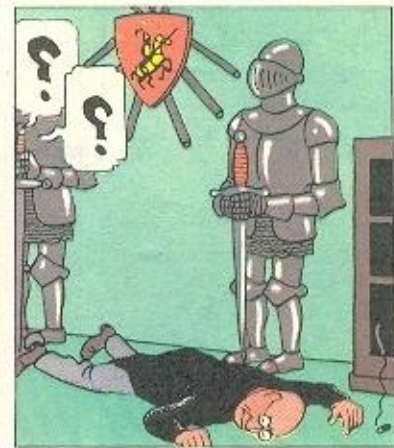




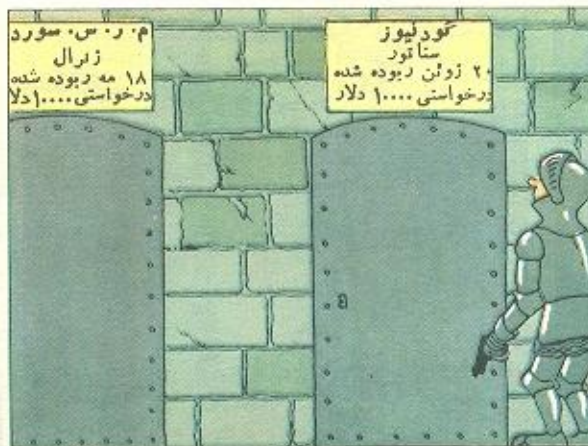




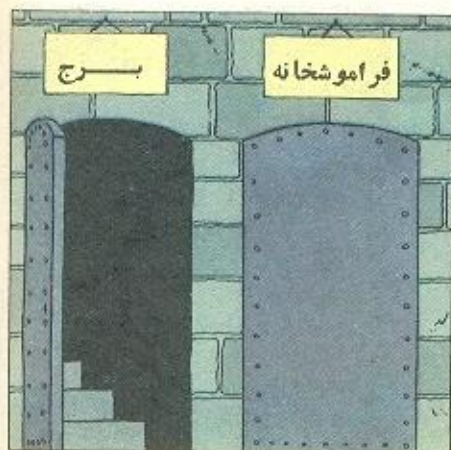














روز بعد ...

طبق اطلاع واصله، تن تن خبرنگار جوان، موفق شد باند خطرناکی را که اعضایش در آدم دزدی تخصص داشتند کشف کند و آنها را به پلیس تحویل دهد. از آنها استاد بسیار مهمی بدست آمده است. فقط رئیس باند توانسته است فرار کند و پلیس با تمام قوا در جستجوی اوست ...



روز بعد ...

با تمام قوا در جستجوی پنده اند! ها! ها! ها! باید تشونشون بدم که اصلا "داخل آدمشون هم نمیدونم! ... باید بدوند که با من همیشه طرف شد! ... الو! ... تام! ... بله ... خودم هستم ... هنوزم پیش اسلیفت هستی! ..."



دعوتنامه

کارخانه اسلیفت افتخار دارد از آقای تن تن دعوت کند تا از کارخانه جدیدشان بازدید بعمل آورند.

بله، کارخانه های اتوموبیل سازی ماشین های قراضه شونو برای ما میفرستن و ما از این آهن قراضه ها چیه کنسرو میسازیم. از طرف دیگر نمایندگی های این شرکت از سراسر جهان چیه کنسروهای خالی میفرستن، و ما از این چیه ها آهن ورق میسازیم و به کارخانه های اتوموبیل سازی در سطح بین المللی عرضه میکنیم.

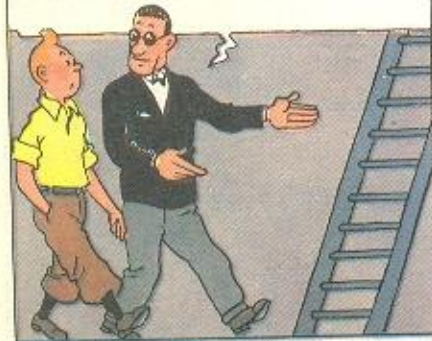


در! به دعوتنامه! از کارخانه کنسرو سازی اسلیفت؟ باید خیلی جالب باشه. حتماً سری میزنم.

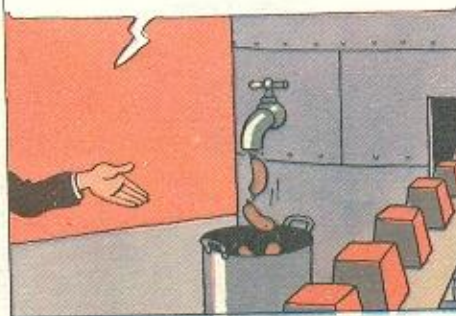
میخواهی یگی بسا هم سر میزنیم، مگه نه؟



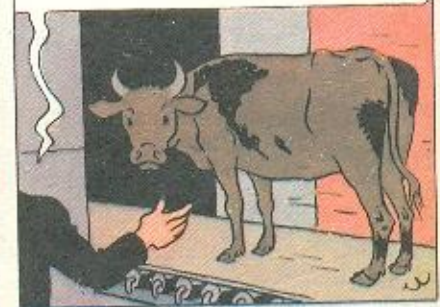
حالا اگه مایلید طرز کار ماشین رو ببینید، خواهش میکنم از اینطرف تشریف بیاورید.



و از اونطرف، بشکل سوسیس و کالباس و چیزهای دیگه خارج میشن ... کاملاً خودکاره.



این دستگاه عظیم رومی بینید؟ گاوها با دستگاه خودکار، پشت سر هم از اینطرف وارد میشن ...

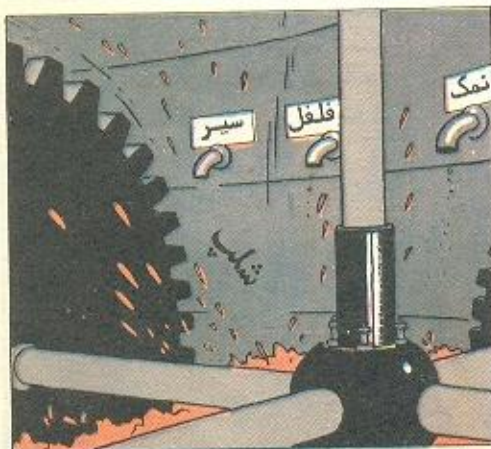


اگه خدای نکرده بیقتید اون تو، بوسیله اون چرخ عظیمی که زیر پاتون می بینید فوری آتش و لاش میشید ...

هیچ خوشم نیما د ...

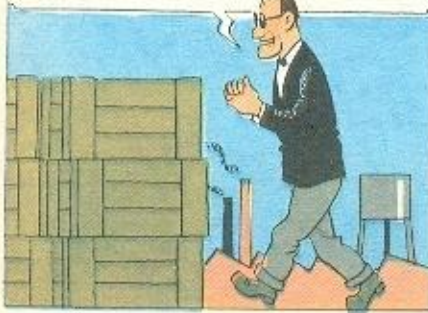


ها! ها! ها! ها! ...





با ایتهمه اگه روسای کارخونه  
بفهمن چه آشغالایی قاطبی  
کنسروها ششون میشه...



الو؟ بفرائید... الو؟... بله... تام... درست  
شد... خیلی خوبه!... عالیه!... سوسیس  
شد... تو پسر فوق العاده ای هستی!...  
چی؟... ۵۰۰۰ دلار؟... باشه، بهت میدم...



ها! ها! ها! هیچ خیال  
نمیکردم به خبرنگار  
اینقدر ساده باشه!  
... رئیس خیلی  
خوشحال میشه!...



پس تن تن چی؟... خدای من!  
امیدوارم اعتصاب خیلی زود  
شروع نشده باشه!... رئیس  
چی میگه؟...



چه خبره؟... اعتصاب کردیم... مدیریت،  
قیمت مواد اولیه رو که از ما میخریده و  
باهاش گوشت خرگوش درست میکنه  
پائین آورده. حالا میفهمید چه  
خبره...



هیچ معلوم هست اینجا چه غلطی میکنید؟...  
یعنی هیچ کاری ندارید؟... اصلا کی بهتون  
اجازه داده ماشین هارو از کار بندازین؟...  
نمیفهمم، اینجا چه خبره؟...



... یاور کنید، آقای تن تن، از حادثه ای که  
افتاد خیلی معذرت میخوام. این باعث شد  
که راجع به کارخانه ما فکرای بدی بکنید.



وای! خدای من! چه سعادتی که شمارو  
صحیح و سالم میبینم!... من فوری  
همه ماشینها رواز کار انداختم. واقعا  
حادثه وحشتناکی بود. چه  
گذشت...



شکر خدا! ما چیزیمون نشده!... اگه  
ماشین بموقع از کار نمی افتاد، ما حالا یا  
سوسیس بودیم یا کالباس!...



تو به احمقی!... آدم نباید چنین موقعیتی رو  
از دست بده... باشه! از این بعد دیگه روت  
حساب نمیکنم... اسلیفت... کافیه! راجع به  
۵۰۰۰ دلار هم دیگه بهتره حرفی نزنن...



الو!... الو!... بله، خودمم رئیس...  
من... باید از نو شروع کنیم!... موقعی  
که بشما تلفن میکردم، توی کارخونه  
اعتصاب شد و همه ماشینها از کار  
افتادن!... بله، متأسفانه صحیح و  
سالمه!... چکار میتونستم بکنم؟... من...

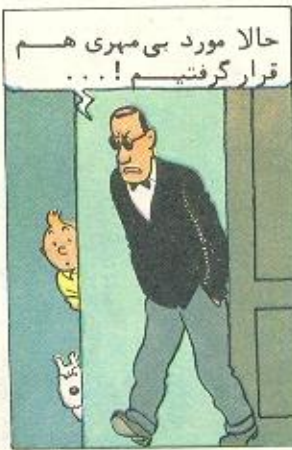


این ماجرا بنظر من بی دلیل نیما... حتما  
زیرکانه نیم کاسه ای هست. دعوتنامه،  
اون آقای خوش سروزبون، اون حادثه!

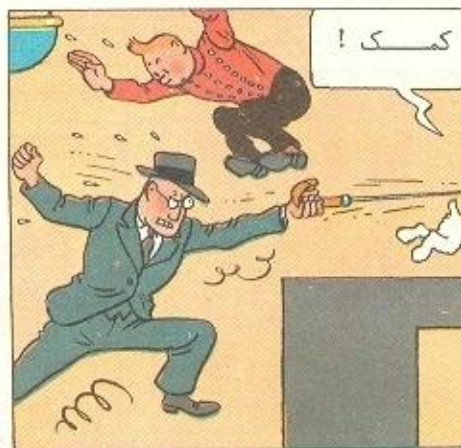
آره، یارو قیافه بدی هم  
داشت.







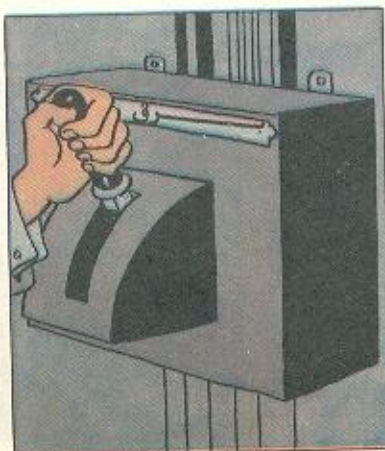








... و من جامم را به افتخار این قهرمان جوان و فروتنی که بدون وحشت و با شهامتی قابل ستایش توانسته است در مدتی چنین اندک گانگسترها را به هراس بیندازد بلند میکنم ...



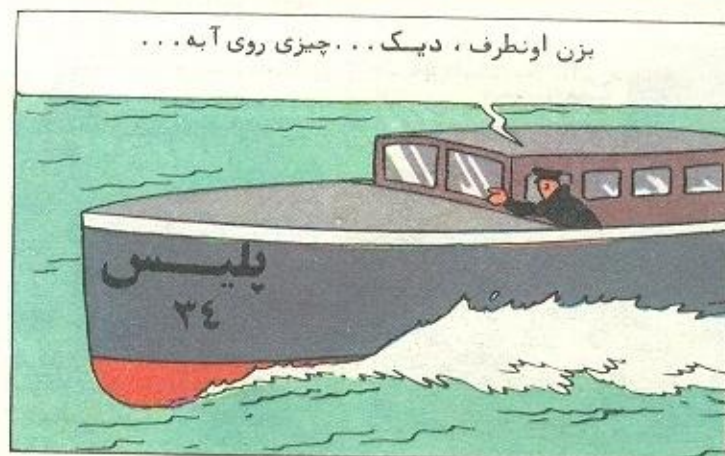
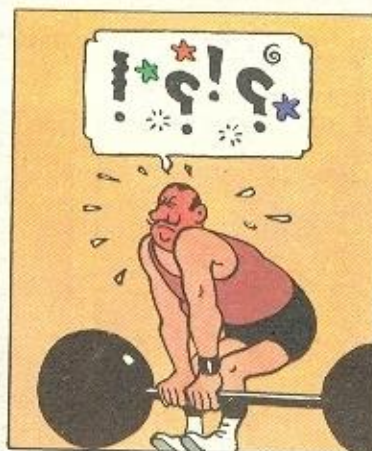


























دوره کامل ماجراهای «تن و تن و میلو» را بصورت کتابهای  
مصور رنگی، بشرح زیر خواهید خواند:

هفت ۳وی بلورین  
معبد آفتاب  
تن تن در سرزمین طلای سیاه  
ماجرای «تورنسل»  
انبار ذغال سنگ  
تن تن در آب  
جواهرات «کاستافیور»  
گنجهای «راکم»  
ستاره اسرارآمیز  
تن تن در آمریکا

جزیره سیاه  
هدف کره ماه  
روی ماه قدم گذاشتیم  
اسرار اسب شاختار  
تن تن در کنگو  
سیگارهای فرعون  
گل آبی  
گوش کنده شده  
عصای اسرارآمیز  
خرچنگ پنجه طلانی

پرواز شماره ۷۱۴

انتشارات یونیورسال چاپ و نشر داستانهای مختلفی بنام جزوه های  
«تن تن» را آغاز نموده. با جمع آوری این جزوه ها، مجموعه ای  
زیبا و بی نظیر از داستانهای مصور خواهید داشت.

انتشارات یونیورسال: صندوق پستی ۱۸۵۸ - تهران

قیمت فروش در تمام ایران ۲۰۰ ریال



شماره ثبت کتابخانه ملی ۹۸۱ / چاپ مشترک مدرن و مهتاب - تهران  
۵۴/۹/۱